



## تعليقات فارابی

جعفر آل یاسین  
ترجمه امیر اهری

ژوئیه ۱۳۸۷ شماره ۱، بهمن ۱۳۸۷

### ۱. دورنمایی کلی

تعليقات فارابی ویژگی منحصر به فردی دارد که آن را از آثار مشابه ممتاز می‌سازد و آن اینکه این تعليقات در واقع مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها درباره مفاهیم فلسفی گوناگون است بدون ذکر منبع آنها که برخی شبیه تعريف حدی‌اند و برخی شبیه تعريف شرح‌الاسمی و برخی دیگر مشابه شرح‌های کوتاه، با گزینشی هوشمندانه از اصطلاحاتی که او در دیگر آثارش به کار برده. افزون بر آن، تعليقات دایرة‌المعارف کوچکی است که حاوی اشاره به مشکلات فلسفی متعددی می‌باشد که ارتباط با موجود نخستین، سرشت و نفس انسانی و نیز شیوه آموزش و اسلوب فلسفی دارد.

از سوی دیگر از حیث شیوه به یکی از آثار پیشین فارابی موسوم به جوابات لمسائل سئل عنہا نیز شباهت دارد.<sup>۱</sup> واژه «تعليقات» معمولاً به مطالبی گفته می‌شود که پیشینیان در شرح برخی از مباحث یک کتاب در حواشی آن می‌نوشتند.<sup>۲</sup>

اما تعليقات فارابی به این معنا شرح کتاب خاصی نیست، بلکه توضیحات کوتاه و پاسخ‌های غیر مستقیم به پرسش‌هایی است که برخی از شاگردانش در باب مشکلات فلسفی خود طرح کرده‌اند تا او در گفت‌وگوهای حضوری به طور مفصل توضیح دهد و در نوشتار با عباراتی کوتاه دیدگاه‌های خود را بیان دارد.

در توضیح شیوه فارابی در این اثر به برخی از مباحث آن اشاره می‌کنیم:

او در آغاز از مبدع نخستین سخن گفته که تمامی موجودات را به اراده و قدرت خویش آفریده و وجود را بدان‌ها افزوده کرده. اراده‌ای که عین عنایت و رضای اوست. در رتبه بعد، عقول فعال قرار دارند و به همین ترتیب در سیری نزولی سلسله موجودات در خلق و آفرینش بر اساس اشرافیت ادامه می‌یابد تا به ماده یا هیولای نخستین منتهی می‌شود.

در هستی دو نوع کمال به چشم می‌آید:

- کمال اول: کمالی است که هر پدیده‌ای در هستی خویش بدان نیاز دارد.

- کمال ثانی: کمالی است که هر پدیده‌ای در بقای هستی خویش بدان نیازمند است.

هستی میان این دو محور کمالی در فراز و نشیب است.

نخستین مراتب ادراک متوجه نفس انسانی است که صورت‌های محسوس را با حواس خویش در می‌یابد و صورت‌های معقول را به واسطه صورت‌های محسوس. درحالی‌که مجردات، صور معقولات را از اسباب و علل آنها که تغییر ناپذیرند، بر می‌گیرند.

بدین ترتیب فارابی به روشنی بیان می‌دارد که معرفت انسان تنها به وسیله حس و تجربه تحقق می‌یابد و این نظریه‌ای است که از برخی از دیدگاه‌های فلسفی کهن و حتی آموزه‌های فلسفه اسلامی متمایز و متفاوت است.

فارابی بر این باور است که آگاهی یافتن از حقیقت پدیده‌ها در توان بشر نیست. ما تنها خواص و لوازم اشیا را در می‌یابیم. درحالی‌که برای دریافت حقیقت آنها نیازمند آگاهی یافتن از فصول مقومشان می‌باشیم.

بنابر این ما نه تنها نسبت به حقایق چون الله‌تعالی، عقل و نفس جاهلیم، حقیقت جوهر و جسم را هم نمی‌دانیم. تنها شناختی که از جسم داریم، بُعدهای سه‌گانه آن است. پس معرفت ما منحصر در ظواهر است و از احساس سرچشمه می‌گیرد. چراکه آغاز معرفت انسان حس است. بعد از مرحله احساس است که او به کمک عقل مشابیهات و تفاوت‌های پدیده‌ها را از هم جدا می‌کند و بدین ترتیب به برخی از لوازم، ذاتیات و ویژگی‌های خاص آنها پی می‌برد.

مبنای عقلی نظریه معرفت او دو مرحله دارد:

- مرحله‌ای که مربوط به محسوسات و پیش از آنکه صورت آنها شکل گیرد، است؛ و این بدان معناست که نفس تنها

استعداد پذیرش صورت محسوس را دارد و حس واسطه‌ای است برای ادراک محسوس.

- دیگری مرحله انطباق و صورت‌پذیری فعلی است. در این مرحله صورت تبدیل به صورتی مجرد می‌شود. در اینجا پیش از انطباق چیزی جز حس نیست و پیش از حس چیزی جز استعداد وجود ندارد، حال چه این ادراک از طریق جدل صاعد باشد، چه از طریق جدل نازل.

از منظر فارابی در هر دو مرحله، نفس مستعد پذیرش است. حال یا مستعد پذیرش صورت حس است و یا مستعد پذیرش صورت معقول. البته صورت محسوس به واسطه حس برای نفس حاصل می‌شود و صورت معقول به واسطه صورت محسوس؛ و بدین ترتیب، نفس آدمی منظومه کاملی از معارف می‌گردد و سطح و مرتبه آن بنابر توان انسانها متفاوت است.

از اینجا در می‌یابیم که تأکید فارابی بر آن است که معرفت ما به پدیده‌ها مثل معرفت ما به نفس و مکان و وجود آنها، از طریق ذاتیات آنها نیست، بلکه به وسیله نسبت آنها با دیگر اشیا و با توسط عوارض و لوازم آنهاست. و این در مورد تمامی موجودات صادق است تا اینکه به حقیقت اول تعالی می‌رسیم. در اینجا بیش از این نکته که وجود برای اول تعالی واجب است نداریم؛ و ما این معرفت را از طریق اکتساب به دست نیاورده‌ایم. چراکه این معرفت بدیهی و اولی است.

فارابی در تعلیقات عموماً وجود را از لوازم ماهیت می‌داند، نه از مقوماتش. این آموزه‌ای است که تا اواخر سده نهم هجری از ارکان فلسفه اسلامی به شمار می‌آید تا اینکه نظام فلسفی جدیدی به ظهور می‌رسد و اصالت وجود را به عنوان اصلی کلیدی در فهم مسائل فلسفی [اعم از طبیعیات و ماوراء طبیعت] طرح می‌کند.

در لابلای این تعلیقات، فارابی اشکالات گوناگون فلسفی را طرح کرده است که بد نیست به برخی اشاره‌ای داشته باشیم:

- بحث علت و معلول و ضرورت تلازم این دو و پیشی نگرفتن یکی بر دیگری

- دو مقوله کمیت که دارای اجزا است و کیفیت که جزء ندارد

- چپستی صورت و اینکه صورت، علت صوری ماده نیست، بلکه تنها صورت آن است. صورت، علت صوری مرکب است، اما علت مرکب نیست.

برخی بر این باورند که ماده یا هیولا از حیث ماده بودن چیزی است و از حیث مستعد بودن چیز دیگر؛ و استعداد، صورت آن است. اما فارابی تأکید دارد که استعداد جزء هیولاست. زیرا ما در تعریف بسایط از جنس و فصل بهره می‌بریم. اما این دو اجزاء خارجی آنها نیستند، بلکه تنها اجزای تعریف به شمار می‌آیند.

در جای دیگر او از طبیعت انسان سخن می‌گوید و معتقد است که طبیعت آدمی نه کائن است و نه فاسد، بلکه مبدع است، اما بقای آن به افرادی است که آنها در کون و فسادند. به دیگر سخن: طبیعت یک انسان خاص، کون و فساد می‌پذیرد، اما طبیعت انسان معقول، تغییر پذیر نیست. چه معقول بودن یعنی وجودی مجرد از ماده و علایق داشتن.



## تعلیقات فارابی

ویژگی منحصر به فردی

دارد که آن را

از آثار مشابه

ممتاز می‌سازد و آن اینکه

این تعلیقات در واقع

مجموعه‌ای از

دیدگاه‌ها درباره

مفاهیم فلسفی گوناگون است

بدون ذکر منبع آنها.

واژه «تعلیقات»

معمولاً به مطالبی

گفته می‌شود که

پیشینیان در شرح

برخی از مباحث

یک کتاب

در حواشی آن

می‌نوشتند.

او در تعلیقات خود از حکمت می‌پرسد و خود چنین پاسخ می‌دهد که حکمت، معرفت وجود حق تعالی است و حکیم کسی است که چنین معرفتی دارد. نیز وجود حق، غایت است. زیرا هر چیزی بدو منتهی می‌شود؛ و از سوی دیگر هر غایتی خیر است. پس واجب تعالی خیر مطلق و قدرت مطلق است و علمش به تمامی پدیده‌ها کلی است. بنابر این او در تمامی افعالش کامل است. او در وحدت نیز تام است و وحدت یکی از لوازم اوست.

هر چه به وحدت موصوف باشد، قوام بخش وحدت نیست. درحالی که وجود صور مادی و اعراض بسته به موضوعاتشان است. هیچ‌گاه یک صورت مادی یا عرضی از موضوعش جدا و به موضوع دیگر منتقل نمی‌شود.

فارابی بر آن است که نفوس مادی صوری، مادی‌اند، اما نفس انسانی این گونه نیست. از این رو، از یک بدن به بدن دیگر منتقل نمی‌شود. بدین ترتیب او آموزه تناسخ را که از گذشته تا حال شهره است، انکار می‌کند.

فارابی در این رساله کوتاه، مباحث متعددی را به طور مختصر طرح می‌کند: از آتش و بخار، سطح، عدد، معدود، خط، نقطه و... سخن می‌گوید. سپس به دنبال آموزه اتحاد عاقل و معقول در ذات باری می‌رود و اثبات می‌کند که صدق این دو بر واجب تعالی مقتضی اثبنت و دوئی در ذات الهی نیست. گرچه ذات واحد است و اعتبار نیز واحد. اما در اعتبار عاقلیت و معقولیت، تقدم و تأخر است. او به همین قدر بسنده می‌کند و از طرح مبنای فلسفی این آموزه چشم می‌پوشد. فارابی در تعلیقات خود به طور پراکنده از فلک سخن می‌گوید. او معتقد است که فلک در حرکت خود غایتی را تصور می‌کند، اما ما چنین تصویری نداریم. آدمی بر خلاف فلک، نخست اشیا را تخیل می‌کند سپس تعقل. درحالی که فلک نخست تعقل می‌کند سپس تخیل.

آری او فلک را موجودی زنده، متحرک و دارای ادراک می‌داند و بر آن است که ادراک فلک از ادراک تمامی موجودات زنده کره زمین برتر است. فلک از منظر او در همه چیز جز وضع و این کامل است.

فارابی درباره موجودات متعالی نیز سخن گفته، اجزای سماوی و کواکب را در حرکتی مستمر پیرامون مرکزی در افلاک مخصوص خود می‌داند که از تخیلی عمیق بهره‌مندند. تخیل آنها به مرتبه‌ای است که اگر به فرض محال ما نیز همان توان خیالی را داشتیم، مطابق تمامی حوادث هستی می‌بود و منجر به حدوث اشیای دیگر می‌شد. او تصریح دارد که تخیل آنها باعث می‌شود در نفوس ما تخیلاتی حادث شود و ما را به انجام کارهایی وادارد. نیز گاه ما اشیایی را تخیل می‌کنیم که منجر به تحقق اموری طبیعی می‌شود. تفاوت خیال آنها با خیال آدمی این است که در خیال آنها محال و دروغ و اختلاف راه ندارد. اما چون نفس ما استعداد پذیرش فساد را دارد، گاه اختلاف و تباین در خیالات نفس مشاهده می‌شود.

حال بهتر است به بخش‌های دیگر تعلیقات و دیگر اندیشه‌های فارابی بپردازیم:

- جنس و فصل: امر مشترک میان معانی متفاوت را جنس گویند و امر خاص را که هر یک را از مابقی جدا می‌سازد فصل نامند. این دو از مقومات معانی کلی ذهنی‌اند. زیرا معانی کلی تنها در ذهن وجود دارند. در عین حال، لوازم معانی هستند که از آنها برگرفته شده‌اند.

این اندیشه از نوآوری‌های مدرسه فلسفی ارسطویی است که در نظام فلسفه اسلامی پرورش یافت و حکمایی چون فارابی و ابن سینا مثال‌های خوبی برای آن ارائه کردند.

به تعریف فصل بازگردیم. بسایط فصل ندارند. زیرا فصل جزء ماهیت است. پس تنها در مرکبات قابل تصویر است. نکته دیگر اینکه فصل در برابر صورت قرار دارد، همان گونه که جنس در برابر ماده قرار دارد. فصول را نمی‌توان شناخت، بلکه لازمی از لوازشان قابل درک است. بنابراین تعاریفی که برای هر یک از فصول مطرح می‌شود، شرح‌الاسم است، نه تعریف حقیقی.

در ادامه فارابی تعریفی مشابه آنچه در کتاب دیگرش الحروف آورده برای «هویت» و «هوهو» و «هو» ارائه می‌کند. او معتقد است که زمان با وضع تشخیص می‌یابد و هر زمانی وضعی مخصوص دارد. زیرا تابع وضع فلک خاص می‌باشد. مکان نیز با وضع تشخیص می‌یابد، زیرا مکان با آنچه احاطه‌اش کرده نسبت دارد.

فارابی به بحث خود ادامه می‌دهد تا به تعریف علم طبیعی و موضوعش و نسبتی که با دانش‌های زیرین خود دارد می‌رسد. علم طبیعی دانشی است که از جسم از آن جهت که دارای حرکت و سکون است و از اعراضش سخن می‌گوید. او با دقت و هوشمندی بسیار تعریفی ارائه می‌کند که شامل تمامی طبیعیات اعم از آثار علوی و اسطوسات و عناصر می‌شود. سپس بر روی موضوعات و مباحث «سماط طبیعی» چون: مکان، خلأ، ملاء، زمان، تناهی و عدم تناهی زمان و آغاز و انجامش و... و به دنبال آنها از حرکت و فصول و انواعش و از طبیعت و عوارضش و نیز از نفس و قوایش بحث می‌کند.<sup>۳</sup>

با گزارش اجمالی که از محتوای تعلیقات دادیم روشن می‌شود که این مجموعه پیرامون دسته‌ای از مباحث فلسفی به شکل عام و بدون التزام به شیوه آموزشی بحث می‌کند. زیرا در واقع این رساله نوشته‌های پراکنده مؤلف بدون توجه به دیگر آثار فلسفی‌اش می‌باشد، نه شرح و تعلیقاتی واقعی که معمولاً به کتابی خاص توجه دارد. همان گونه که پیش از این نیز اشاره



چنین به نظر می‌رسد

که فارابی

خود این نامگذاری را

نکرده است،

بلکه نسخه‌برداران

گاه از آن با عنوان

تعالیق فی الحکمة

یاد کرده‌اند و گاه

با عنوان

التعلیقات.

تعلیقات ابن سینا

رساله مفصلی است که

شاگردش ابوالحسن

بهمیناربن مرزبان

(در گذشته ۴۵۸ ه. ق)

از سوی ابن سینا

املا یا تحریر

کرده است.

کردیم، برخی از شاگردان فارابی پرسش‌ها و مشکلات گوناگون فلسفی داشتند که به امید دستیابی به پاسخ‌های شافی آنها را طرح و پاسخ‌های فارابی را ثبت کرده‌اند.

## ۲. هویت تعلیقات

از آنچه پیرامون ارتباط میان تعلیقات و دیگر آثار فارابی گفتیم، روشن می‌شود که جای هیچ تردیدی در انتساب این اثر به فارابی نیست. زیرا:

اولاً: برخی از پیشینیان که به ثبت نوشته‌های مؤلفان مسلمان پرداخته‌اند، به این اثر اشاره کرده‌اند. مثلاً ظهیرالدین بیهقی (در گذشته ۵۶۵ هـ ق) در کتاب تاریخ الحکماء ذیل شرح حال فارابی می‌گوید: «او نوشته‌های متعددی دارد که بیشتر آنها در شام موجود است. برخی نیز در خراسان وجود دارد، مانند: المختصر الاوسط در منطق، المختصر، الموجز، البرهان، مجموعه آثار منطقی، آراء المدینة الفاضلة، التعلیقات، شرح کتاب‌های ارسطو و شرح اقلیدس.»<sup>۴</sup> ابن ابی اصیبعه (در گذشته ۶۶۸ هـ ق) نیز در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء و قتی به آثار ابو نصر فارابی می‌رسد، از کتاب تعالیق فی الحکمة<sup>۵</sup> یاد می‌کند. پس از این دو صلاح‌الدین صفدی (در گذشته ۷۶۴ هـ ق) در الوافی بالوفیات<sup>۶</sup> این رساله را با نام تعالیق فی الحکمة معرفی می‌کند؛ و این نشان می‌دهد که او نام این اثر را از بیهقی گرفته است. به همین ترتیب در بسیاری از آثار متأخران نیز به این اثر فارابی اشاره شده است.

ثانیاً: تمامی دست‌نوشته‌هایی که ما در تحقیق و انتشار این رساله از آنها بهره بردیم، آن را به فارابی نسبت داده‌اند، نه به دیگر حکما.<sup>۷</sup> نام این رساله نیز در تمامی این دست‌نوشته‌ها به صورت التعلیقات یا تعلیقات الفارابی ثبت شده است، مگر نسخه آستان قدس رضوی که نزدیک به ده بند پایانی آن افتاده و با عنوان کلمات نافع<sup>۸</sup> معرفی شده است.

در پرتوی آنچه گذشت، در انتساب این رساله به فارابی جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند. البته چنین به نظر می‌رسد که فارابی خود این نامگذاری را نکرده است، بلکه نسخه‌برداران گاه از آن با عنوان تعالیق فی الحکمة یاد کرده‌اند و گاه با عنوان التعلیقات. از آنجا که کهن‌ترین نسخه همانی است که بیهقی بدان اشاره کرده؛ از این رو ما عنوان التعلیقات را برگزیدیم.

## ۳. مقایسه تعلیقات فارابی و ابن سینا

در اینجا با یک پرسش مهم مواجه می‌شویم و آن اینکه رساله‌ای با همین نام به ابن سینا منسوب شده است - که دکتر عبدالرحمن بدوی بر اساس دو دست‌نوشته آن را تصحیح و در سال ۱۹۷۳ در قاهره به چاپ رسانده - آیا این دو رساله ارتباطی با هم دارند؟<sup>۹</sup>

تعلیقات ابن سینا رساله مفصلی است که شاگردش ابوالحسن بهمنیارین مرزبان (در گذشته ۴۵۸ هـ ق) از سوی ابن سینا املاً یا تحریر کرده است. بنابراین تعلیقات ابن سینا مفصل‌تر و از حیث گوناگونی مباحث گسترده‌تر است.

تعلیقات در واقع بیانگر موضوعات فلسفی‌ای است با جوانب متعدد، و براهین و ادله و رویکردهای فراوان که با عبارتها و شکل‌های مختلف تکرار می‌شوند و علیرغم گستردگی اصطلاحات، طبیعتاً از شیوه آموزشی به دور است و نیازمند آن است که همانند دیگر کتاب‌های فلسفی مسلمانان منظم و مرتب شود. با منطق آغاز گردد و با الهیات پایان پذیرد. البته این ویژگی کاستی برای تعلیقات به شمار نمی‌آید. چرا که تعلیقات ماهیت یک اثر فلسفی کامل را ندارد، بلکه همان گونه که درباره تعلیقات فارابی گفتیم صرفاً پاسخ‌هایی است برای پرسش‌هایی که از او سؤال شده بود. وقتی ماهیت تعلیقات را با تعلیقات فارابی مقایسه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که علیرغم دقت و تیزبینی او در بسیاری از موارد خالی از هر گونه استدلال است.

نکته مهم دیگر اینکه ابن سینا در اثر آگاهی بر کتاب‌های فارابی و خوشه‌چینی از آنها، از بسیاری از اندیشه‌های وی تأثیر پذیرفته است. او خود در بسیاری از آثارش به این تأثیرپذیری تصریح کرده است.<sup>۱۰</sup> بنابراین بعید نیست که افکار فارابی را در صورت و سیمای سینوی بیابیم - چه در تعلیقات<sup>۱۱</sup> و چه در دیگر آثارش - از این رو می‌توان ادعا کرد که ابن سینا تنها فیلسوفی



است که به دقت، عمق اندیشه‌های استادش - فارابی - را دریافت و به نکته‌هایی رسید که دیگران بدان دست نیاز دارند. در پرتوی آنچه گفته شد، مانعی نمی‌بینیم که فرض کنیم ابن‌سینا در تعلیقاتش برخی از افکار فارابی را اقتباس یا به عاریت گرفته باشد. اما این فرض ناخودآگاه اتهامی را متوجه ابن‌سینا می‌سازد و آن اینکه او تعلیقات فارابی را به طور کامل بدون ذکر مأخذ وارد تعلیقات خود کرده است؟!

برای دریافتن پاسخ این پرسش می‌بایست نسبت به زمان تألیف و چگونگی آن آگاهی کامل یافت. گفتیم که تعلیقات ابن‌سینا را شاگردش بهمنیار سامان داده است. حال آیا او اجازه داشته ضمن تحریر و نگارش تعلیقات ابن‌سینا، گفته‌های فارابی را هم بیافزاید؟

- آیا پس از پایان یافتن نگارش تعلیقات، بهمنیار آن را به اطلاع ابن‌سینا رسانده؟ یا اینکه بهمنیار بر اساس تمایل شخصی خود این کار را کرده و هیچ ارتباطی به ابن‌سینا ندارد و او از این افزوده بی‌خبر است؟

برای آگاهی یافتن از پاسخ این اشکالات، می‌بایست نخست زمان نگارش این تعلیقات را بیابیم. اما متأسفانه ابزار کافی برای این کار در اختیار نداریم. چه به عنوان مثال دکتر عبدالرحمن بدوی در مقدمه‌ای که بر تعلیقات ابن‌سینا نگاشته تصریح دارد که در فاصله زمانی که بهمنیار ملازم ابن‌سینا بوده - یعنی در بین سال‌های ۴۰۴ هـ ق و ۴۱۲ هـ ق - نگارش یافته است.

هیچ دلیلی برای این ادعا وجود ندارد. زیرا صرف ملازمت برای اثبات زمان نگارش آرای استاد کافی نیست. چه بسا شاگردانی که زمان بسیاری مصاحب استاد بوده‌اند و این ملازمت هیچ حاصل نوشتاری نداشته است. چه اشکال دارد که فرض کنیم بهمنیار پس از درگذشت ابن‌سینا تعلیقات را سامان داده باشد؟ در هر دو صورت ما معتقدیم تعلیقات عین کلمات ابن‌سیناست، نه اینکه بهمنیار گفته‌های او را با نثر و زبان خود بیان کرده باشد. افزون بر آن اینکه مشابهاتی میان تعلیقات و کتاب مباحثات به چشم می‌خورد. نیز شماری از جملات تعلیقات در کتاب نجات به کار رفته. از این رو از نگاه نگارنده فرضیه نقل - چه به صورت املا و چه به شکل اقتباس - بر فرضیه‌های دیگر ترجیح دارد.

اما باز یک مشکل باقی می‌ماند و آن اینکه این دو رساله چگونه در هم آمیخته شده است؟ من این احتمال را ترجیح می‌دهم که این ترکیب توسط بهمنیار و عامدانه صورت گرفته باشد. شاهد آن اینکه دست‌نوشته‌ای از کتاب تعلیقات وجود دارد که در تاریخ ۵۰۳ هـ ق کتابت شده. در آغاز این نسخه آمده است: «فهرست کتاب تعلیقات حکیم شیخ ابونصر فارابی و شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا به روایت بهمنیار». این فهرست را ابوالعباس لوکری سامان داده است. وقتی این نسخه را با متنی که عبدالرحمن بدوی منتشر کرده مقایسه می‌کنیم، هیچ تفاوتی میان دو متن نمی‌یابیم؛ و این درستی آنچه ما ترجیح دادیم را اثبات می‌کند.

ما در تصحیح متن تعلیقات تلاش کردیم میان هر دو تعلیقات مقایسه کنیم تا موارد اقتباس مشخص شود. شایسته هست کتاب نجات نیز با کتاب شفا مقایسه شود.

به تعلیقات فارابی بازگردیم:

این کتاب برای بار اول در حیدرآباد دکن هند به سال ۱۹۲۷ انتشار یافت. سپس در سال ۱۹۳۱ باز چاپ شد. بار دیگر در بمبئی در سال ۱۹۳۷ به زیور طبع آراسته گردید. اما هیچ یک از این چاپ‌ها بر اساس یک تصحیح انتقادی نبود. در سال ۱۹۴۱ نیز اولکن آن را به ترکی ترجمه کرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. نگر: متن این رساله که به همراه رساله مایصح و مالا یصح من احکام النجوم تحت عنوان رسالتان فلسفیتان توسط نگارنده تصحیح و در سال ۱۹۸۷ در بیروت منتشر گردید.
۲. نگر: المعجم الوسیط، مجمع اللغة العربیة، القاهرة، بیروت، ج ۲، ص ۶۲۸.
۳. نگر: الفارابی فی حدوده در سومه، تألیف جعفر آل یاسین، بیروت، ۱۹۸۵، ص ۲۸۷.
۴. نگر: ظهورالدین بیهقی، تاریخ الحکماء الاسلام، تحقیق کردعلی، دمشق، ۱۹۶۴، ص ۳۱.
۵. نگر: ابن‌ابی‌صیبه، عیون الانباء فی طبقات الطلبة، تحقیق د. نزار رضا، بیروت، ۱۹۶۵، ص ۶۰۹.
۶. نگر: صلاح‌الدین الصفدی، الوافی بالوفیات، فیسبادن، ۱۹۶۱، ج ۱، صص ۱۱۳ - ۱۰۶.
۷. نگر: مؤلفات الفارابی، جعفر آل یاسین.
۸. نگر: همان، ص ۱۶۱.
۹. نگر: ابن‌سینا، التعلیقات، تحقیق الدكتور عبدالرحمن بدوی، القاهرة، ۱۹۷۳.
۱۰. نگر: فیلسوفان راندان، الکندی و الفارابی، بیروت، ۱۹۸۳، م، چاپ دوم، ص ۶۸.
۱۱. نگر: التعلیقات، ص ۱۶، ۴۵، ۴۸ و ۵۵.

ابن‌سینا  
در اثر آگاهی  
بر کتاب‌های فارابی  
و خوشه‌چینی از آنها،  
از بسیاری از  
اندیشه‌های وی  
تأثیر پذیرفته است.  
او خود  
در بسیاری از  
آثارش  
به این تأثیرپذیری  
تصریح کرده  
است.